

نگاهی
به چند
اصطلاح و
موضوع رایج
در هنر
طنز



چکیده:

در این مقاله اصطلاحات رایج در مقوله‌ی «طنز»، نظیر «احمدآ»، «افیونه» و... به بحث گذاشته شده است.

احمدآ سرود. سید اشرف‌الدین قزوینی به دلیل نقش مهمش در دوران مشروطیت مشهورترین احمدآ سرای ادبیات طنز در ایران است.

افیونه Afyuniye

«افیونه» به نوعی آثار منظوم یا منشور گفته می‌شود که به طنز یا جدای مدح یا ذم تریاک و دیگر مواد مخدر سروده و نوشته شده است. تعداد افیونه‌های بعد از دوره‌ی مشروطیت از قبل از مشروطیت بیش‌تر

ساده، شیرین و مردم‌پسند دارد. در دوران صفویه و قاجار هدف از سرودن شعرهای «احمدآ» بیش‌تر تفریح و وقت‌گذرانی بود. در دوران مشروطیت این نوع شعر با کارکرد سیاسی-اجتماعی در نشریات رواج بسیار یافت.

میرزا دلشاد معروف به ملک معارف قمی، خواجه هدایت‌الله رازی متخلص به هدایت، میرزا سیمای مشهدی و یغمای جندقی جزء شاعران «احمدآ سرا» بودند. گویند میرزا سیمای در یک ساعت هزار بیت

کلید واژه‌ها:

«احمدآ»، «افیونه»،
«بدلیله»، «تهنگ»، «طنز»،
«کار یکماتور»، «کمدی»،
«لغز»، «مطایبه»، «نظیره»،
«قیضه»، «هجو»، «هزل»...

احمدآ Ahmadā

در اصطلاح ادبی «احمدآ» شعرهای طنزآمیز قافیه‌دار متوسطی است که زبانی

است.

رشد تدریجی مواد مخدر در ایران موجب شد تذکره نویسان هم به اعتیاد شاعران اشاره کنند. میرزا ظاهر نصرآبادی در قرن یازدهم قمری در کتابش تعدادی از شاعران و نویسندگان دوران خود را که گرفتار اعتیاد بوده اند معرفی می کند. او در مورد خودش می نویسد: «گاهی از حب رفیعی دل رفیع منزل را از مرتبه رفعت نازل می ساختم.» گاهی رهایی از اعتیاد به تریاک، دست مایه‌ی شعری شاعر قرار می گرفته است. حکیم رکن‌آبادی سرای دوران صفوی پس از ترک اعتیادش، قصیده‌ای در ذم تریاک می سراید که با این بیت شروع می شود: «افیون که ظلمت بصر آمد ز دیدنش - عمر دوباره یافته‌ام از بریدنش».

شاه تهماسب یکم صفوی هم در یک رباعی می گوید:

یک چند پی ز مرد سوده شدیم
یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی ای بود به هر رنگ که بود
شستیم به آب توبه، آسوده شدیم

مولوی در شعرهایش، افیونی را که صوفیان به هنگام سماع می نوشیدند «خاموشانه» خوانده است. سعدی این نوع افیون را «بیهوشانه» نامیده است. حافظ در مطلع غزلی از افیون با عبارت «طوسی گویای اسرار» یاد می کند. حسین مسرور افیون را همان زهر می داند و مهدی اخوان ثالث در شعر «سبز»، از عبارت «ویرانی سبز عزیز من» افیون را منظور دارد.

متن «وافور» که به نظم و نثر در «التفصیل» فریدون توللی آمده، ترجیع بند کرمانشاهی به نام «وافوریه» مثنوی‌های «چرسیه و خشخاشیه» اثر غیرت کرمانشاهی، شعر «جهاد اکبر» از ایرج میرزا و شعری از ملک الشعرای بهار در خم

محرور بودن از تریاک از نمونه های طنز در افیونیه است.

غلام رضا روحانی در بیتی می گوید:
«به شب نشینی افیونیان برم حسرت
که نقل مجلسشان جبه‌های تریاک است.»

بذله Wit

بذله نکته‌ی کوتاه، ظریف، غافل‌گیرانه و زیرکانه‌ای است که از نظر عقلی خوشایند و خنده‌آور باشد. بذله گو اسم فاعلی این کلمه است. شادی حاصل از بذله، «مصدق این کلمه‌ی ایمانوئل کانت است که «استحاله‌ی ناگهانی و انتظاری اجباری به هیچ»، جان درآیدن در تعریف بذله گفته است: «بذله چیزی جز این نیست: تناسب میان افکار و کلمات، افکار و کلماتی که به ظرافت با موضوع سازگار شده است.»

تامس هابز هم در این مورد عنوان کرده است که: «از بذله عموماً هم معنی خیال و هم قدرت تشخیص^۲ افاده می شود و معنی ظاهری آن دقت و سرعت انتقاد ذهن است.» او هم چنین گفته است: «بذله در اصل مشتمل بر دو چیز است: سرعت خیال و توجه خلیل‌ناپذیر به هدفی معین.» زیگموند فروید بذله را به دلیل خنده‌های بدون سوء قصد، «مطایبه‌ی بی‌ضرر» می داند.

شگفتی حاصل از بذله، نتیجه‌ی ارتباط و تمایز پنهان واژگان و مفاهیمی است که مخاطب را در انتظار مایوس می کند تا آن را به شیوه‌ای دیگر انجام دهد. برای مثال فیلیپ گونی دالا در توصیف تاریخ و تاریخ نویسان گفته است: «تاریخ خودش را تکرار می کند و تاریخ نویسان یکدیگر را.» کم‌دین آمریکایی، آب‌مارتین گفته است: «تنها راه مطمئن دورابر شدن پولت آن است که اسکناس هارا تا بزنی و در جیب پشت شلوارت بگذاری!»

معادل لاتین بذله، ingenium به معنی ویژگی‌های شخصی منحصر به فرد یا نبوغ به عنوان قریحه‌ای فطری است. به همین دلیل علمای علم بلاغت، ingenuity را در معنای زیرکی یا قوه‌ی ابتکار و مهارت به کار می بردند. ingenio معادل ایتالیایی، ingenio و agudezo معادل‌های اسپانیایی، esprit و ingenuite معادل‌های فرانسوی و witz و geist معادل‌های آلمانی «بذله» اند. معادل انگلیسی این واژه wit در انگلیسی قدیم witan بود که معنی دانستن می داد. ارسطو wit را در معنای توانایی در ایجاد قیاس‌های مناسب و گستاخی مؤدبانه به کار برده است.

تهکم Sarcasm

تهکم در لغت به معنی مسخره کردن، استهزا و دست انداختن، شکسته و ویران شدن و فرو ریختن چاه است. معادل انگلیسی تهکم Sarcasm و معادل فرانسوی آن Sarcasme است. معادل لاتین تهکم Sarcasmus از واژه‌ی یونانی Sarkasmos ریشه گرفته است. Sarkasmos خود از صورت واژگانی فعل sarkaza، به معنی «گروشت را تکه تکه کردن»، «دندان به هم فشردن» و «به تلخی سخن گفتن»، است. واژه‌ی یونانی sarxsarkos معنی گوشت می دهد.

در اصطلاح ادبی «تهکم» نوعی وارونه گویی کلامی است که با بیانی طنزآمیز کسی را به ظاهر ستایش کنند اما در لحن کاملاً مشخص در پی تحقیر باشد. به همین دلیل در بسیاری موارد «طعنه» همان ذم شبیه به مدح تلقی می شود.

به فردی خسیس لقب سخاوتمند دادن یا شخصی بی‌مورا «زلف علی» صدا کردن نمونه‌هایی ابتدایی از بیان تهکمی است. انوری هم در این بیت‌ها می گوید:

تو را همچا نکند انوری معادالله

نه او که از شما کس تو را همچا نکند

نه از بزرگی تو زان که در معایب تو

چه جای هجو که اندیشه هم گرا نکند

ام. اچ. آبرامز «تهکم» را سخنی معمولی می‌داند که گاهی در تمام وارونه‌سازی‌ها کارکرد دارد و شکل کلی‌اش را در شوخی‌های خوابگاهی می‌توان یافت. به اعتقاد آبرامز بهتر است تهکم را به استفاده‌ای نارس و خشن از تمجید یا نکوهش آشکار محدود کنیم. آرتور پلار تهکم را نوعی کنایه‌ی اتفاقی و لفظی بدون رمز و پالایش می‌داند. تهکم از کنایه خام‌تر و سلاحش کندتر است. تهکم را از آن‌جایی که خطایی از سخاوت دانسته‌اند، نازل‌ترین فرم مطایبه‌اش هم خوانده‌اند.

طنز Satire

«طنز» در اصل واژه‌ای عربی است به معنی مسخره کردن، طعنه‌زدن، عیب کردن، سخن به رموز گفتن و به استهزا از کسی سخن گفتن. در فرهنگ عربی به فارسی لاروس برای طنز آمده است، طَنْزَ طَنْزاً (اورا ریشخند کرد و سخنانی به او گفت که او را به هیجان آورد) معادل انگلیسی طنز Satire و واژگان هم خانواده آن Satirist (طنزپرداز)، Satiric (طنزآمیز) و Satirize (کسی را به طنز کشیدن) هستند. Satyros ریشه‌ی یونانی، Satira و Satura هم ریشه‌های لاتین این واژه‌اند.

Satira نام ظرفی پر از میوه‌های متنوع بود که به یکی از خدایان کشاورزی هندیه داده شده بود. معنی واژگانی Satura که «غذای کامل» یا «آمیخته‌ای از هرچیز» بود، ابتدا به شعرهایی دوازده هجایی با درون‌مایه‌ای خاص اطلاق می‌شد. واژه‌ی Satura بعدها توسعه‌ی معنایی پیدا کرد و

لحن و درون‌مایه شعر را، علاوه بر شکل مورد لحاظ قرار داد.

املا‌ی این واژه ابتدا به Satyra و سپس در زبان انگلیسی به Satyre تغییر شکل یافت. در نیمه دوم قرن شانزدهم نویسندگان دوره‌ی ملکه‌ی الیزابت اول به غلط تصور می‌کردند Satyre برگرفته از ساتیر (Satyr) موجود خیالی از اساطیر یونانی بود که به تندخویی، بی‌ادبی و برهنگی کردن عیب‌های پنهان شهرت داشت. به همین دلیل تند، خشنوت و زمختی را لازمه‌ی شعر Satyre می‌پنداشتند تا «به‌سان جوجه تیغی، تیغ‌هایش را به هر سویی پرتاب کند».

در اصطلاح ادبی «طنز» به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد. در کتاب «مقدمه مک‌گراهیل بر ادبیات» در تعریف طنز آمده است: «کاری ادبی که با استفاده از بذله، وارونه‌سازی، خشم و نقیضه، ضعف‌ها و تعلیمات اجتماعی جوامع بشری را نقد می‌کند.»

طنز تفکر برانگیز است و ماهیتی پیچیده و چندلایه دارد. طنزگرچه طبیعتش برخنده استوار است اما خنده را برای نیل به هدفی برتر و آگاه کردن انسان به عمق رذالت‌ها تنها وسیله می‌انگارد. طنزگرچه در ظاهر می‌خنداند اما در پس این خنده واقعی تلخ و وحشتناک وجود دارد که در عمق وجود، خنده را می‌خشکاند و او را به تفکر وامی‌دارد.

کاریکلماتور Kàrikalematur

«کاریکلماتور» کلمه‌ای مرکب نیمه‌فارسی، نیمه‌انگلیسی برگرفته است که، از واژگان «کاریکاتور» و «کلمات»

است. این واژه را اولین بار، سال ۱۳۴۶ احمدشاملو، وقتی سردبیر نشریه‌ی «خوشه» بود، برای تک‌جمله‌های طنزپرویز شاپور برگزید. به نظر می‌رسد بیژن اسدی‌پور در «طنزهای خانگی» و رحیم صادی در «تابلوهای کوچک بدون قاب» متأثر از کاریکلماتورهای پرویز شاپور بودند. از نمونه‌های اوست:

«موش، غذای متحرک گربه است.»
«پرنده گربه را سر به هوا می‌کند.»
«کارکنان باغ رحمت حق توحش دریافت می‌کنند.»
«وقتی گل پرپر می‌شود شب‌نم سقوط می‌کند.»

کمدی Comedy

«کمدی» هنر نمایشی طنزآمیزی است که در آن تمامی عناصر به شکلی انتخاب و ترتیب داده می‌شوند تا در کل موجب خنده و شادمانی مخاطبان شوند. در «کمدی» همگان اطمینان دارند سرانجام همه چیز به خوبی و خوشی پایان می‌یابد، بدکاران به سزای اعمال خود می‌رسند و شخصیت اصلی و عاشق پیشه هم به وصال خود می‌رسد.

پیشینه‌ی «کمدی» به دوران باستان و شهر آتن برمی‌گردد. در آتن و اغلب شهرهای یونان، در جشن‌های دیونیزیوس مراسم نمایشی با نام کوموس برگزار می‌شد که در آن ضمن اجرای آوازاها و رقص‌های جمعی، اجراکنندگان با لباس‌های مضحک، ماسکی بر چهره می‌زدند و با حرکات خود، خدایان باروری را می‌ستودند. واژه‌ی یونانی Kōmōidia که ظاهراً شکل دگرگون یافته Komos است و معنی شادمانی و عیاشی می‌دهد ریشه‌ی واژه Comedy است. واژه‌ی لاتین Comoedia معادل این واژه‌ی یونانی است.

گویی سوساریون^۱، از مردم مگارا،

اولین کسی بود که در زمان حکومتش گروه هم‌سراییی مضحک را ابداع کرد. اما اولین سند ثبت شده درباره‌ی «کمدی» مربوط می‌شود به جشنواره‌های دیونیزیوسی و مسابقات سال ۴۸۷ قبل از میلاد که از شخصی به نام خیوندوس^۵ نام برده شده است. طبق اطلاعاتی دیگر ماگنس^۶، گراتینوس^۷، کراتس^۸ و فرونیخوس^۹ کمدی گونه‌هایی نوشته و در جشن‌ها ارائه کردند. ارسطو در بوطیقای شعر خود «کمدی» را از نظر ماهیت در تقابل با «تراژدی» قرار داد چرا که تراژدی به موضوعات مهم و مشترک بشری می‌پردازد. اما کمدی درباره مسائل عادی و روزمره^{۱۰} است.

لغز loqaz

«لغز» در لغت معنی «راه‌پنج‌پایج» می‌دهد و در اصطلاح بیان ادبی خاصی است که در آن گوینده صفات و ویژگی‌های شخص یا چیزی را بیان کند، بی‌آن که نامی از آن بیاورد و بعد از مخاطب بخواهد آن نام را پیدا کند. از آن جایی که «لغز» در بیش‌تر موارد با عبارت «چیست آن» شروع می‌شود، «چیستان» هم نامیده می‌شود. برای مثال: «چیست آن مرغی که ناساید زمانی از صغیر» شخصش اندوده به زرا و فرقتش آلوده به قیر» که پاسخ آن «قلم» است. یا «لعبتی چیست لغز و خاک مزاج» که به آبی ست از جهان خرسند/ دست بر سر نهاده پنداری» به سر خویش می‌خورد سوگند» نام این مورد «کوزه» است. در مواردی «لغز» بدون عبارت «چیست آن» مطرح می‌شود مانند: «بی‌روح پیکری ست که جنگ جان شکار» بی‌دود آتشی ست که رزم پر شرار» منظور از این مورد «شمشیر» است.

یا در موردی دیگر:

«خم چو نگون گشت و یکی قطره ریخت
هوش ز مدهوش محبت گریخت
خم را بر عکس می‌کنیم، مخ می‌شود.

نقطه آن را اگر مانند قطره برداریم به مخ تبدیل می‌شود. از کلمه مدهوش، هوش را برمی‌داریم و جزء باقی مانده را به مخ اضافه می‌کنیم. پاسخ این لغز واژه‌ی «محمد» است.

در زبان فارسی، متداول‌ترین لغزها مربوط به حروف ابداع است. خاقانی در بیتی می‌گوید: در سنه‌ی «ثا» و «نون» و «الف» به شهر موصل / براندام «ثا» و «نون» و «الف» ثنای صفاهان

بر اساس عده‌های مربوط به حروف ابداع معنی این بیت می‌شود:

سال ۵۵۱ در شهر موصل بودم و ۵۵۱ بار شهر اصفهان را مدح کردم. البته در مصرع دوم آلف را اگر واژه‌ی عربی (آلف= هزار) بگیریم، عدد ۱۵۵۰ می‌شود. پس مصرع دوم نوعی ایهام دارد.

در گذشته لغز به صورت شعرهایی وصفی بیان می‌شده است و مواردی از آن را در دیوان ناصر خسرو، مسعود سعد، منوچهری، امیر معزی، عبدالواسع جلی و ابن یمین می‌توان یافت. منوچهری در شعری درباره شمع گفته است:

چیست آن آب جو آتش و آهن چون پرنیان
بی‌روان تن پیکری پاکیزه چون بی‌تن روان

مطایبه Humour

«مطایبه» در لغت به معنی شوخی، مزاح، خوش‌مزگی و خوش طبعی است. معادل انگلیسی این واژه humour از ریشه‌ی لاتین humor گرفته شده است. آن زمان این واژه معنی «رطوبت» (humid) می‌داد. دوران قرون وسطا و رنسانس humour بر چهار آبگونه در بدن، خون، بلغم، صفرا و سودا دلالت داشت. آن زمان باور عمومی مردم این بود که ترکیب این آبگونه‌ها شخصیت، ذهن، اخلاق، مزاج و رفتار فرد را شکل می‌دهد. برای مثال بخاری که از این عناصر متصاعد

می‌شود بر مغز اثر می‌گذارد. از این رو با توجه به غلبه هریک از این عناصر انسان‌ها را به چهار دسته خونی، بلغمی، سودایی و صفرائی و (مالیخولیایی) تقسیم می‌کردند. از آن جایی که در «کمدی خلیقیات»

یکی از شخصیت‌های کلیدی فردی نامتعادل و مسخره به نام Humorouse بود از قرن هجدهم به بعد از این واژه «مفهوم «مطایبه» استفاده شد.

انگیزه‌ی خنده در مطایبه نه مانند هجو مبتنی بر اغراض شخصی و بی‌پروایی است، نه مانند طنز به دنبال اصلاح و بیداری است و نه مثل هزل مضمونی خلاف ادب و زبانی رکیک دارد. مطایبه پرخاشگری نیست، کم‌تر ذهنی است و بیش‌تر بر رفتارهای غریب، نقاط ضعف و بلاهت‌های اخلاقی نظر دارد. در واقع وقتی «هزل» شکلی ملایم‌تر به خود می‌گیرد و از آن زبان رکیک پالوده می‌شود «مطایبه» نامیده می‌شود. به همین دلیل «مطایبه» هم مانند «هزل» در تقابل با «جد» قرار دارد. کاشفی سبزواری در کتاب «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار» مطایبه را «هزلی معتدل» تعریف کرده است.

ام. ا. ج. آبرامز در بیان تمایز مطایبه و بذله عنوان می‌کند که بذله گو «بذله» را همواره به قصد خلق فضایی کُمیک بیان می‌کند اما «مطایبه» سخنی جدی است که برای مخاطب خنده‌دار می‌نماید. دیگر این که «مطایبه» طرحی منظم ندارد. اما مهم‌تر از همه این که «بذله» همیشه بر کلام استوار است در حالی که «مطایبه» سطحی وسیع‌تر را به خود اختصاص می‌دهد. حالت نگاه، نوع لباس و حرکات بدنی چارلی چاپلین یا کارتون‌های صامت برای آبرامز جلوه‌هایی از مطایبه هستند.

نگاره Burlesque

«نگاره» نوعی نوشته‌ی طنزآمیز است

که از تقلید ناجور، مضحک و اغراق آمیز موضوع، سنت، شیوه یا اثری هنری شکل می گیرد تا ضمن مسخره کردن؛ آداب و رسوم، عاداتها، افراد یا آثار ادبی و اختلاف را به چالش کشد. معادل انگلیسی نظیره، Burlesque از واژه ای ایتالیایی Burlesco گرفته شده است. خود مشتق از Burla به معنی مسخره یا جوک است.

در نظیره چه بسا سبکی فخیم به شکلی مضحک تبدیل شود، عواطفی راستین به صورت احساساتی سخیف بیان شود یا موضوعی جدی که به شوخی به آن پرداخته شود. ویژگی اصلی نظیره، عدم هماهنگی و تناسب بین موضوع و سبک است. همین ناهماهنگی موجب می شود تا این نوع نوشته ها جنبه های طنز را به خود بگیرد.

ام. اچ. آبرامز، نظیره را به دو دسته نظیره ی برتر^{۱۱} و نظیره ی نازل^{۱۲} تقسیم کرده است. در نظیره ی برتر، برای بیان موضوعی عادی یا بی ارزش، از سبکی فخیم استفاده می شود و انواع آن «حماسه مضحک» و «نقیضه» است. باید دقت داشت در «نقیضه»، صرفاً از یک اثر ادبی مشخص تقلید طنز آمیز می شود، سایه ی اثر اصلی همواره وجود دارد. اما در نظیره حوزه ی تقلید و تمسخر وسیع تر است و چه بسا طرز فکری خاص با سستی ادبی را در بر بگیرد. در تقابل با «نظیره ی برتر»، «نظیره ی نازل» برای موضوعی جدی از سبکی عادی استفاده می کند و شعر هیودی براسستیک^{۱۳} و تعبیر هجو آمیز^{۱۴} انواع آن است.

نمایش نامه های ساتیر^{۱۵} و میان پرده های تاج گذاری در نمایش نامه های دوره ی الزابت در شکل طنز آمیز خود نوعی نظیره بودند.

نقیضه Parody

«نقیضه» از نقض به معنی ویران

کردن، شکستن، گسستن و نقیض و نقیضه به معنی مخالف، شکننده، ویران کننده و گسلنده است. در نقیضه گویی، نقیضه گو کلام نویسنده ای را در یک اثر مشخص می شکند تا آن را از حالت جدی به اثری مضحک تبدیل کند. معادل انگلیسی نقیضه، Parody و معادل فرانسوی اش Parodie از واژه ی لاتین Parodia و واژه ی یونانی Paröidia ریشه گرفته است.

در زبان عربی اصطلاح نقائض (جمع نقیضه) به آثاری گفته می شود که شاعری در هجو قبیله ی شاعر دیگر سروده باشد. از نقائض معروف ادبیات عرب به نقائض جریرین عطیه، فرزدق و اخطل می توان اشاره کرد.

در ادبیات «نقیضه» به عنوان اصطلاح ادبی به تقلید اغراق آمیز و مضحک از یک اثر ادبی مشخص اطلاق می شود. در این تقلید که می تواند از کلمات، سبک، نگرش، لحن یا بیان عقاید نویسنده باشد سایه ی اثر اصلی همواره محسوس است. البته باید در نظر داشت در نقیضه نویسی اثر ادبی دوم استقلال هنری خاص خود را دارد.

ام. اچ. آبرامز «نقیضه» را مانند «حماسه مضحک» نوعی «نظیره ی برتر» می داند.

در ادبیات فارسی نقیضه گویی با هدف هایی گوناگون، پیشینه ای غنی دارد و در هر دوره موارد متعدد و درخشانی از آن را می توان یافت. رساله ی اخلاق الاشراف عبید زاکانی در هفت بخش نقیضه ای از اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی است. این هفت بخش به ترتیب ۱. حکمت ۲. شجاعت ۳. عفت ۴. عدالت ۵. سخاوت ۶. حلم و وقار ۷. حیا و وفا و صدق و رحمت و شفقت نام دارند. رساله ی تعریفات عبید هم نقیضه ای

از یک فرهنگ لغت است.

مولانا محمود نظام قاری از شعرای نیمه دوم قرن نهم هجری، در «دیوان البسه» در نقض شعر: «فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش/ گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش» می گوید:

آن که خیاط برد پارچه از رو وارث

پنبه حلاج چرا کم نکند از کارش

رخت را زود مدر دیر مهوشان در چرک

خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

ای که دستار سمرقندی ات افتاد پسند

جانب طره عزیز است فرو مگذارش

گر سرو پای کسی هست تهی تن عریان

به از آن است که در پا نبود شلوارش

جای آن است که اطلس رود از رنگ به رنگ

زین نقابن که قدک می شکند بازارش

هجو lampoon

«هجو» واژه ای عربی است، به معنی سرزنش کردن، بیهوده سخن گفتن، دشنام دادن، یاوه گفتن، نکوهیدن و عیب کسی را شمردن «بیایید بنوشیم» معنی معادل انگلیسی هجو، lampoon و معادل فرانسوی اش lampon است. ریشه ی فعلی اش lamper، «با یک جرعه نوشیدن»، «زیاد نوشیدن» و «مست کردن» معنا شده است.

«هجو» شعری است که در تقابل با «مدح» قرار می گیرد و برای مقاصد شخصی به کار می رود. هجو زبانی گزنده، صریح و گاه توهمین آمیز دارد. اما اگر قرار باشد هجو برای بیان دردهای اجتماعی سیاسی به کار رود با زبانی ملایم تر سروده خواهد شد.

ارسطو می گوید: «آن ها که طبع بلند داشتند. افعال بزرگ و اعمال بزرگان را تصویر کردند. آن ها که طبعشان پست و فرومایه بود به توصیف اعمال دونان و فرومایگان پرداختند. دسته ی اخیر هجویات سرودند و دسته ی نخست

سرودهای دینی و ستایش‌ها را به نظم کشیدند.

هجو در ادبیات عرب پیشینه‌ای غنی دارد و سابقه‌ی آن به دوران جاهلیت برمی‌گردد. می‌گویند شاعری به نام حطیبه ابتدا مردم زمان خود را هجو گفت. بعد زبان به هجو اعضای خانواده خود گشود و در آخر، وقتی کسی را نیافت، خود را هجو کرد. سنت سرایش هجو و مفاخره^{۱۶} حتی در دوران اولیه‌ی ظهور اسلام بین اعراب رایج بود.

هزل Facetiae

«هزل» واژه‌ای عربی است به معنی مزاح کردن و بسپوده سخن گفتن. facetiae معادل لاتین این واژه است (میان برخی کتاب‌ها فروشان اصطلاح facetia به آثار پورنوگرافی هم اطلاق می‌شود). در ادبیات، هزل نوشتاری است که

زبان و مضمونی رکبک و خلاف ادب داشته باشد و بی‌پرده از روابط جنسی سخن بگوید. از این منظر هزل در تقابل با جد، پند و حکمت قرار می‌گیرد. به همین دلیل سعدی در گلستان گفته است:

به مزاحت نگفتم این گفتار
هزل بگذار وجد از او بردار

هزل به دنبال موضوعی جدی نیست و هدفش تفریح، شوخی و نشاط لحظه‌ای است، پس با طنز و هجو فرق دارد. چرا که طنز خنده را وسیله‌ای برای نیل به هدفی والا تر می‌پندارد و هجو در حمله‌های خود جنبه‌های فردی یا سیاسی اجتماعی را در نظر دارد.

کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری در کتاب «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار» هزل را الفاظی دانسته که از نظر عقل درست و دقیق نباشند و تنها مایه‌ی

تفریح خاطر شود. عبید زاکانی در ابتدای «رساله‌ی دلگشا» می‌گوید:

چنین گوید مؤلف این رساله و محرر
این مقاله عبید زاکانی که فضیلت نطق که
شرف انسان بدان منوط بر دو وجه است:
یکی جد و یکی هزل و رجحان جد بر هزل
از بیان و برهان مستغنی است و چنان که «جد»
دایم «موجب ملال خاطر می‌باشد هزل دایم
نیز سبب استخفاف و کسر عرض می‌شود
و قدما گفته باشند: جد همه ساله جان مردم
بخورد و هزل همه روزه آب مردم ببرد.



1. fancy
 2. judgement
 3. symbol
 4. Susarion
 5. Chionides
 6. Magnes
 7. Kratines
 8. Krates
 9. Phrynichos
 10. Low mimetic
 11. High Burlesque
 12. low Burlesque
 13. Hudibrastic poem
 14. Travesty
 15. satyr
۱۶. «مفاخره» به رجزهایی گفته می‌شد که جنگ‌جویان پیش از آغاز نبرد در ذکر افتخارات قومی بیان می‌کردند. آن‌ها از دودمان خود می‌گفتند، از پهلوانی‌ها و نام‌آوری‌ها یاد می‌کردند، خانواده خود را تسلی می‌دادند و با بری جستن از ترس، روحیه‌ی دشمن را تضعیف می‌کردند. از مشهورترین

- زهره‌پوش»
- مفاخره‌های مکتوبه ادبیات عرب، ابیاتی است که حضرت سیدالشهدا، حسین بن علی (ع) در روز عاشورا در حین پیکار سرود.
- انا ابن علی، الخیر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرأ حین المجر
و جدی رسول الله اکرم من مشی
و نحن سراج الله فی الحق یزهر
و فاطمة اُمی، سلاله اُحمد
و عمی یدعی ذوالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقاً
و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر
و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا
بکأس رسول الله ما لیس نذکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعه
و میغضنا یوم القیامة یخسر
(من فرزند علی هستم، که بهترین بنی‌هاشم است. برای من این افتخار کافی است، زمانی که بخود بیالم. و جدم رسول خدا است، گرمی‌ترین پویندگان و ما چراغ خداییم که در حق می‌تابد. و فاطمه مادر من است فرزند احمد و عموم جعفر است که ذوالجناحین نامیده شده است و...

منابع: الفقه فارسی

۱. آریز پور، یحیی. ۱۳۵۴. از صبا تا نیما. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۲. اخوت، احمد. ۱۳۷۱. نشانه‌شناسی مطایبه. اصفهان: نشر فردا.
۳. انوشه، حسن (به سرپرستی). ۱۳۷۶. دانشنامه ادب فارسی (جلد دوم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. اپکل، دوروتی. ۱۳۸۰. فرهنگ ادبیات انگلیسی آکسفورد انگلیسی-فارسی. ترجمه افسانه گلپور مفرد، شهرناز نامجو، رامین آموخته، ساسان مظفری، سیما زمانی، تهران: رهنما.
۵. پکارده، آرتور. ۱۳۷۸. طنز. ترجمه سعید سعیدپور. تهران: نشر مرکز.
۶. حسینی، صالح. تابستان ۱۳۷۵. واژه‌نامه ادبی. تهران: انتشارات نیلوفر.
۷. حلبی، علی اصغر. ۱۳۶۴. مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران. تهران: پیک.
۸. داد، سیما. ۱۳۷۱. فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید.
۹. مرچنت، ملوین. ۱۳۷۷. کمندی. ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: نشر مرکز.
۱۰. میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت. ۱۳۷۷. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز.
۱۱. میرصادقی، میمنت (ذوالقدر). ۱۳۷۳. واژه‌نامه هنر شاعری. تهران: کتاب مهناز.
۱۲. نیکوبخت، ناصر. ۱۳۸۰. هجو در شعر فارسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

منابع انگلیسی

1. Abrams, M.H. 1979. Glossary of literary Terms. USA. Hult, Rinchart and Winston.
2. Cuddon, J.A. 1984. A Dictionary of literary Terms. Newyork. pinguin Books.